

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در بررسی جریان قاعده اضطرار برای سقط جنین است. ادله قاعده و مواردی که از این قاعده استثنا می‌شود را بیان کرده و گفتیم مواردی هست که قاعده اضطرار جریان ندارد. این موارد را ذکر کرده و به این نتیجه رسیدیم که در ما نحن فیه قاعده اضطرار جریان دارد؛ یعنی اگر مادر برای حفظ جان خودش اضطرار پیدا کرد به از بین بردن جنین، این هم از موارد قاعده اضطرار است. آن چند موردی که از موارد استثنای در قاعده اضطرار را عرض کردیم.

موارد استثنا شده از قاعده اضطرار

یک مورد در جایی بود که دوران بین یک فعل اضطراری و بین چیزی است که «لا یرضی الشارع بترکه»، اگر دوران بین یک عمل حرامی که الآن مضطر شده انجام بدهد، اما اگر انجام داد مستلزم ترک چیزی است که شارع راضی به ترک او نیست، در اینجا قاعده اضطرار جریان ندارد. به همین مناسبت اشاره‌ای کردیم به نهضت مقدس امام حسین (علیه السلام) و عرض کردیم اصلاً جایی که مسئله دفاع از اسلام است دیگر مسئله جان انسان، فرزند و خانواده مطرح نیست! در آن جلسه یک اشاره‌ای به بعضی از تحریفات بسیار خطرناک در مورد قضیه عاشورا کردیم.

بررسی قیام امام حسین (علیه السلام)

در این جلسه به جای بحث فقه پزشکی، مقداری به تبیین این بحث خواهیم پرداخت؛ زیرا بحث بسیار مهم، ریشه‌ای و اساسی است. البته بحث بحث علمی است و ما دنبال این نیستیم که بگوئیم آنچه ما می‌گوئیم تعبداً درست است، این بحث‌ها تعبدی نیست و باید عالمانه و محققانه باشد، اما منافات با این ندارد که انسان گاهی اوقات تأسف بخورد که اسم تحریف را تحقیق می‌گذارند!^[1]

درباره امام حسین (علیه السلام) بدترین تحریف را دارند، یک وقتی یک مصیبت دروغی را می‌خوانند که این تحریف است و نباید باشد، اما به نظر من این بدترین تحریف است که بگوئیم امام حسین (علیه السلام) به قصد قیام حرکت نکرد و برای حفظ جان خودش از مدینه خارج شد! به مکه رفت و دید آنجا جای امنی است تا بماند، آنجا به او خبر دادند که عوامل یزید و ابن زیاد آمدند و می‌خواهند خون تو را در مسجد الحرام بریزند و از آنجا حرکت کرد و می‌خواست جان‌ش حفظ شود، خانواده‌اش حفظ شود، بچه‌هایش حفظ شوند و (با یک هدّت و شدّت آن گوینده که فوت هم شده می‌گوید) اصلاً دنبال قیام نبود، بلکه برای حفظ جان خودش بود و تلاش کرده که جان خودش حفظ شود. ما وقتی می‌خواهیم مواجه با یک چنین حرفی شویم چه باید بگوئیم؟ من در جلسه گذشته یک نکاتی را عرض کردم و باز همان‌ها را تأکید می‌کنم.

مطلب اول

از اولین جلسه‌ای که مروان حضرت را برای گرفتن بیعت یا قتل به مجلس خودش دعوت کرد، حضرت آنجا چه فرمود؟ همان جا فرمود: «وَعَلَى الْأَسْلَامِ الْأَسْلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّغَتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدَ»؛ فاتحه اسلام باید خوانده شود اگر یزید بخواهد راعی و رئیس باشد.

مطلب دوم: ویژگی‌های «امام» در کلام امام حسین (علیه السلام)

حضرت در کلمات خود در این مسیر فرمود: «ما الامام؟» تمام نشانه‌ها را به سمت یزید گرفت که این شخص نباید حکومت کند و صلاحیت حکومت ندارد:

1. «ما الامام إلا الحاكم بالكتاب»؛ آن کسی می‌تواند رئیس مسلمین باشد که حاکم به قرآن باشد؛ یعنی به این قرآن در میان مردم حکم کند، نه به میل نفسانی و شخصی خودش.

2. قائم به قسط باشد دنبال اجرای قسط و عدل در جامعه باشد، بیت المال را درست بین مسلمین توزیع کند.

3. «و الدائن بدین الحق»؛ دین خدا را قبول داشته باشد، اگر خدا فرموده این حلال است بگوید حلال است، تدین به دین خدا داشته باشد و خودش هم پذیرفته باشد (کسی نباشد که بگوید من قبول ندارم حجاب واجب است اما قانون اساسی این را گفته، یا قانون معمولی و عادی این را گفته، آن کسی که رئیس می‌شود باید معتقد به دین الله باشد).

4. شرط چهارم اینکه «الحابس نفسه على ذات الله»^[2]، این یک شرط بسیار عجیبی است، امام مسلمین و حاکم مسلمین باید خودش را حبس کرده باشد برای خدا؛ یعنی خودش را برای خودش قرار ندهد، خودش را برای زن و بچه‌اش قرار ندهد، خودش را برای دنیای خودش و مردم قرار ندهد، گاهی اوقات ما تعبیر می‌کنیم می‌گوئیم وقف خدا، یک وقتی یک کسی زمینی را وقف می‌کند مالی را وقف می‌کند، اما امام کسی است که خودش را برای خدا حبس کند؛ یعنی جایی که باید برای خدا فحش بخورد بخورد، جایی که باید شکنجه شود بشود، جایی که باید کشته شود بشود. «الحابس نفسه على ذات الله»؛ یعنی من هیچ ارزشی ندارم و هر چه هستم می‌خواهم برای خدا قرار بدهم، من دنبال این نیستم که خودم را، اموال خودم را، مقام خودم را، دنیای خودم را آباد کنم. حضرت همه این سخنان را در مناسبت‌های مختلف از حرکت مدینه تا عراق فرموده است.

مطلب سوم

از دیگر سخنان حضرت این‌که فرمود: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَجِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ»؛ یک سلطان جائری که حرام‌های خدا را حلال کرده که هم معاویه اینطور بود و بدتر از او هم یزید بود، «نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»؛ اگر کسی یک سلطان اینطوری را دید که حرام را حلال می‌کند، رسماً شراب می‌خورد، عهد خدا را شکسته و با سنت رسول خدا (صلي الله عليه وآله) مخالفت کرده و در میان مردم با تعدی و گناه حرکت می‌کند، «فَلَمْ يُعَيِّرْ بِقَوْلِ وَلَا فِعْلِ»، بعد هیچ اعتراضی نکند، می‌شود بگوئیم امام حسین (علیه السلام) در مقابل یزیدی که در آن زمان از صدر اسلام حاکمی که این خصوصیتی که خود امام فرموده به این شدت مثل یزید نداشتیم، امام می‌گوید: او مقابله نکند نه حرفی بزند و نه عملی انجام بدهد، «كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ مَدْخَلُهُ»؛ خدا او را باید به محل خودش داخل کند یعنی جهنمی محض است. آیا امام (علیه السلام) به دیگران این را می‌گوید و بعد برای نجات خودش از مدینه می‌رود؟! امام این مطلب را مطرح می‌کند: «كان

حقیقاً علی الله أن یدخله مدخله»^[13].

مطلب چهارم

حضرت در عبارت دیگری می‌فرماید: «إني لم أخرج»، این تعبیر به خروج است درست است یک مصداقش خروج از مدینه است، اما دنباله‌اش آمده «لم أخرج أشرأ و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً و إنما خرجت لطلب الإصلاح في أمة جدی»^[14]، آیا این «لطلب الإصلاح» با حفظ جان خودش سازگاری دارد؟! شما که برای طلب اصلاح می‌روید باید خون بدهید و امام می‌داند چنین نتیجه‌ای دارد. امام تصریح می‌کند که من برای طلب اسلام این کار را می‌کنم.

مطلب پنجم

در جمله دیگر می‌فرماید: «فإن السنة قد امتتت»^[15]؛ سنت پیامبر از بین رفت، «و أن البدعة قد احييت»؛ هر چه بدعت هست آمده.^[16] کجای این جمله با حفظ جان خودش سازگاری دارد؟ بگوئیم امام حسین (علیه‌السلام) برای حفظ جان خودش رفت! دنبال یک جای امنی بود تا خودش را حفظ کند! از مکه که می‌خواست خارج شود گفتند حالا که می‌خواهی بروی چرا عراق می‌روی؟ همه مردم می‌دانستند که کوفی‌ها بی‌وفا هستند و به عهدشان عمل نمی‌کنند. در بین راه وقتی فرزددق شاعر به حضرت رسید، حضرت پرسیدند وضع مردم کوفه چطور است؟ عرض کرد: «قلوبهم معك و سيوفهم مع بني امية»، از مکه هم بخواهد خارج شود می‌گویند می‌خواهی لااقل جایی بروی یک جای خوش آب و هوا مثل یمن برو، چرا نرفتی؟ حضرت می‌دانست که اگر به یمن می‌رفت به حسب ظاهر از خیلی از این مشکلات تخلص پیدا می‌کرد.

مطلب ششم

وقتی حضرت صبح می‌خواهد از مکه خارج شود این جمله معروف را می‌فرماید: «مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتُهُ، وَ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا»^[17]؛ هر کسی که «بازلاً فینا مهجته»، این راهی که من می‌روم باید خون بدهد، و نفس خودش را برای لقای خدا آماده کند. آیا این جمله با اینکه امام می‌خواست جان خودش را حفظ کند سازگاری دارد؟ بگوئیم امام حسین (علیه‌السلام) قیام نکرد! این آقایان می‌گویند امام حسین (علیه‌السلام) خائفاً از مدینه بیرون رفت و به مکه پناه برد، در آنجا هم دید که می‌خواهند بکشند، آمد عراق و هر چه گفت جایی به من بدهید که دست زن و بچهم را بگیرم و آنجا بروم ندادند لا محاله کشته شد!

ما این حرکتی که یک انسان ضعیف العقل هم این کار را نمی‌کند به امام (علیه‌السلام) نسبت می‌دهیم! اگر آدم می‌خواهد حرکت کند چرا زن و بچه را ببرد، چرا زمین کربلا را بخرد؟ چرا به همه خبر شهادتش را بدهد؟ اینقدر این قضایا مسلم است.

مطلب هفتم

در این کتاب کافی شریف چند روایت برای حدیث لوح داریم که سند بعضی‌هایش بسیار معتبر است و تردیدی در آن نیست. طبق حدیث لوح جبرئیل بر وجود مبارک پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نازل شد و امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: «إن الله عزوجل أنزل على نبيه كتاباً قبل وفاته»؛ یعنی غیر از قضیه قرآن یک مکتوبی را که تعبیر به حدیث لوح می‌کنند خدمت پیامبر آوردند، در بعضی از تعابیر هست و چند تا روایت دارد. «باب أن الائمة (ع) لم يفعلوا شيئاً و لا يفعلون إلا بعهد من الله»^[18]، همه ائمه (ع) یک عهد معینی از ناحیه خدا داشتند و بر طبق همان عهد عمل می‌کردند.

این وصیتی را که جبرئیل آورده به پیامبر عرض کرده است: «هذه وصيتك في امتك عند اهل بيتك»، پیغمبر فرمود: «أَيُّ اهل بيتی یا جبرائیل؟ قَالَ نَجِيبُ اللَّهِ مِنْهُمْ وَ ذُرِّيَّتُهُ»؛ ذریه خود پیامبر، نجبای الهی، «لِيرَتِكَ عِلْمُ النُّبُوَّةِ كَمَا وَرَّثَهُ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ»، بعد می‌فرماید: «وَمِيرَاثُهُ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ذُرِّيَّتِكَ مِنْ صُلْبِهِ قَالَ وَ كَانَ عَلَيْهَا خَوَاتِيمُ قَالَ فَفَتَحَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛ مهرهایی از طلا داشته، بعد این را پیامبر به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) دادند و فرمودند: خاتمی که مربوط به خودت هست را باز کن، امیرالمؤمنین باز کردند و بعد فرمودند: این را بعداً به حسن بدهید، آن خاتمی که مربوط به خودش هست را باید باز کند، بعد به حسین بدهید آن خاتمی که مربوط به خودش هست، می‌رسد به امام حسین (علیه‌السلام)، «فَتَحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخَاتَمَ الثَّلَاثَ فَوَجَدَ فِيهَا».

در یک نقل دارد: «وجد فيها أن أخرج بقوم إلى الشهادة»، در نقل دیگر دارد: «قومك إلى الشهادة»؛ با خانواده‌ات برو به سمت شهادت، «فَلَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ»؛ اینها اگر بخواهند شهید بشوند همراه تو و در رکاب تو باید شهید شوند، جانث را هم بفروش، «فَفَعَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَبْلَ ذَلِكَ فَفَتَحَ الْخَاتَمَ الرَّابِعَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنْ أُصْنِمْتُ»^[9]؛ در آن امر به صمت و عبادت است.

این سؤال را خیلی‌ها مطرح می‌کنند که چرا امام صادق و امام باقر علیهما السلام این کار را نکردند؟ امام حسین (علیه‌السلام) که به این وظیفه عمل کرد، ما از امام حسین (علیه‌السلام) چقدر در مورد مسائل دینی حدیث داریم، خیلی کم! این عهد خدا بوده که به امام باقر و امام صادق علیهما السلام در این عهد آمده که حدّث الناس و فتوا بدهد برای اینها و علوم اهل‌بیت (ع) را منتشر کن، هر امامی را خدا برای یک عهد خاصی قرار داده است. البته وقتی بخواهیم این را تحلیل کنیم می‌گوئیم شرایط یک شرایطی بوده است. امام سجاد (علیه‌السلام) اگر می‌خواست باب عبادت و صمت را پیش بگیرد و دوباره به مبارزه بیاید کشته می‌شد، امام بعد هم می‌آمد کشته می‌شد، پس مردم چه زمانی امام را ببینند؟ اینکه امام باقر و امام صادق (ع) این همه حدیث که نزدیک به 60 هزار حدیث از ایشان به ما رسیده، این تنظیمی بوده که خدای تبارک و تعالی کرده، تنظیم خدا هم بر اساس حکمت بوده است.

شاهد سخن این است که از اول که امام این خاتم را باز کرد می‌دانست باید چکار کند؟ غیر از این، پیامبر وقتی در میان مسلمین داشت خطبه می‌خواند، در اثناء خطبه فرمود مردم من می‌بینم که فرزندان حسین به دست شما به شهادت می‌رسد، مردم شروع کردند به گریه کردن، فرمود «أَتَبْكُونَهُ وَ لَا تَنْصُرُونَهُ»^[10]؛ شما اشک می‌ریزید اما نمی‌خواهید بعداً او را یاری کنید؟! اصلاً مسئله شهادت امام حسین (علیه‌السلام)، داستان‌های قبل و تا زمان حضرت آدم (علیه‌السلام) خیلی روشن است، من عرض می‌کنم که امام حسین (علیه‌السلام) قیام کرد. در همین روایت آمده «اخرج بقوم الى الشهادة»؛ خروج برای شهادت است نه خروج برای حفظ جان.

مطلب هشتم

در روایت دیگری در چند باب قبل کتاب کافی آمده: «باب أن الائمة (ع) يعلمون علم ما كان و ما يكون و أنه لا يخفى عليهم الشيء صلوات الله عليهم»^[11]. در روایت چهارم آمده که امام باقر (علیه‌السلام) فرمود: من تعجب می‌کنم از مردمی که ما را امام می‌دانند و می‌گویند طاعت اینها واجب است مثل طاعت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، اما ضعف قلبی و فکری دارند، «فَيَنْقُصُونَا حَقًّا وَ يَعِيبُونَ ذَلِكَ»؛ اینها حق ما را کم می‌کنند و بر ما عیب می‌گیرند، «أَتُرُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِفْتَرَضَ طَاعَةَ أَوْلِيَاءَهُ».

عبارت «يَنْقُصُونَ حَقًّا»؛ یعنی اینها امام هستند و اطاعتشان واجب است، اما به علم ما که می‌رسند بعضی‌هایشان نمی‌خواهند «علم ما كان و ما يكون» را قبول کنند، امام یک استدلالی می‌آورد و می‌فرماید: می‌شود خدا اطاعت ما را بر بندگان واجب کند،

به بندگان بگویند باید از اینها اطاعت کنی، «ثم يخفى عنهم أخبار السموات و الارض»؛ بعد اخبار آسمانها و زمین از اینها نگه ندارد؟!

«فقال له حمران جعلت فداك رأيت ما كان من أمر قيام علي بن ابيطالب و الحسن و الحسين و خروجهم و قيامهم بدين الله عزّ نكره و ما اصابوا من قتل الطواغيب اياهم و الظفر بهم»؛ حمران از امام باقر(عليه السلام) سؤال کرد نظر شما چیست که طواغیت بر اینها غلبه پیدا کردند و اینها را کشتند، امام(عليه السلام) می فرماید: «يا حمران إن الله تبارك و تعالی قد كان قدّر ذلك عليهم و قضاه و امضاه و حتمه على سبيل الاختيار ثم اجراه فبتقدم علم إليهم من رسول الله (صلي الله عليه وآله) قام على و الحسن و الحسين»؛ خداوند بر آنها مقدر کرده، ائمه ما مقدرات بشر را می دانند و مقدرات خودشان را نمی دانند! خدا مقدر و حتمی کرده منتهی علی سبیل الاختیار و اختیار را از ایشان نگرفته است.

در ذیل این روایت حضرت می فرماید: «بتقدم علم إليهم من رسول الله(صلي الله عليه وآله) قام على و الحسن و الحسين و بعلم صمت من صمت منا»؛ آنکه سکوت کرده بعلم بوده. در ادامه روایت حضرت می فرماید: حمران اگر ما بخواهیم و اینها می خواستند خدا جلوی این طواغیت را بگیرد و اینها را نابود کند خدا هم استجاب می کرد، دعایشان مستجاب می کرد. در آخر می فرماید: «و ما كان ذلك الذي اصابهم يا حمران لذنب اقترفوه و لا لعقوبة معصية خالفوا الله فيها و لكن لمنازل و كرامة من الله اراد أن يبلغوها»؛ خدا به دنبال این بوده که هر یک از اینها به یک منزل و کرامتی که خدا برایشان قرار داده برسند؛ یعنی خدا برای امام حسین(عليه السلام) یک مقامی قرار داده بود که اگر می خواست به آن مقام برسد راهی غیر از این نبود، این راه را با اختیار انجام داد و نه با اجبار و از اول هم می دانست.^[12]

من تعجب می کنم برخی که این حرفها را می زنند اینها را خواندند و نفهمیدند یا خواندند و انکار کردند! امام دنبال رسیدن به آن مقام بوده یا دنبال حفظ جاننش بوده؟! امام به حر فرمود: من بروم به یک سرزمینی که آب و علف داشته باشد، نگذاشت برود! گفت دستور این زیاد است که من بر تو سخت بگیرم، اینها برای اتمام حجت است، حتی شمر علیه لعائن الله روی سینه حضرت می نشیند باز همان زمان نصیحتش می کند که این کار را نکن، این برای هدایت بوده. امام است، امام دنبال هدایت مردم است، دنبال نجات مردم است، بگوئیم قبل از اینکه فکر نجات مردم را کند فکر نجات خودش بوده!

قیام امام حسین(عليه السلام) الگو است، آن کبریائی که امام فرمود، «من رأى سلطاناً مستحلاً لحرم الله»، اگر در یک جا اعتراض به آن حاکم مساوق بر این باشد که از شصت هزار حدیث مردم محروم می شوند، اینجا تراحم دارد، بالأخره ولو در یک زمانی انجام شده، البته ما نمی گوئیم این قیام الگوست برای همه در هر شرایطی، بگوئیم الآن یک کسی که در فلان کشور هست الآن هم باید نهضت را الگو قرار بدهد، اصل اینکه این نظام الگو است این نهضت امام حسین(عليه السلام) الگو است تردیدی نیست. لذا این الگو ثمر داد برای نظام جمهوری اسلامی، ولی به این معنا نیست که بگوئید این یک قضیه شخصیه بوده که صاحب جواهر فرموده است.

صاحب جواهر اصرار دارد که قضیه امام حسین(عليه السلام) یک تکلیف شخصی بوده ولی با این کبریات کلی «من رأى» ناسازگار است. اگر تکلیف شخصی بود چرا دست زن و بچه اش را گرفت و آورد، چرا در بیابان رفت به فلانی گفت تو بیا، فرمود برو یک جایی که صدای من را نشنوید، یعنی هر کسی صدای من را بشنود باید بیاید! یکی از مقاماتش این است که «إن لقتل الحسين حرارةً في قلوب المؤمنين لا تبرد أبداً»^[13]، این مقام دنیوی اش هست.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. نکته: تحریف‌های بسیار عجیب و غریب، نظیر اینکه یک انقلابی در کشور ما به وجود آمده، برای همه ما روشن است که امام خمینی 1 (که در سالگرد چهل و چهارمین سال پیروزی انقلاب هستیم) غیر از خدا هیچ هدفی نداشت؛ یعنی همین حرفی که الآن می‌زنیم قیامت هم از ما بخواهند به همین محکمی بنده شهادت می‌دهم، با این‌که ما جزء جزء بسیار ناچیزی از مردم هستیم. امام 1 غیر از خدا هدفی نداشت، غیر از اینکه احساس کرد دین خدا از بین می‌رود و از این جهت واقعاً خیلی بی‌قرار بود، نه اینکه بگوئیم ناراحت بود، گاهی در صحبت‌هایش می‌فرمود قلب من در فشار است راست می‌گفت، بی‌قرار بود. حال افراد نادری بگویند این انقلاب ریشه‌اش در این بوده که فلان کشور غربی در ایران سیطره پیدا کرده و خواستند دست آمریکایی‌ها را کوتاه کنند و خودشان جلو بیايند، اینها خیلی برای انسان تحمل و شنیدنش سخت است.

[2]. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج 2، ص: 39؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 44، ص: 334.

[3]. وقعة الطف، ص: 172؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 44، ص: 382.

[4]. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 44، ص: 329.

[5]. وقعة الطف، ص: 107؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 44، ص: 340.

[6]. این جمله حضرت انسان را یاد آن جمله امام خمینی می‌اندازد که روز مهم در فیضیه فرمودند که اسلام رفت! امام هم مکرر می‌فرمود نهضت ما رشحه‌ای از نهضت عاشوراست و الگوی اصلی‌اش نهضت عاشوراست.

[7]. اللهوف على قتلى الطفوف / ترجمه فهری، النص، ص: 61.

[8]. الکافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 279.

[9]. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِنَّ الْوَصِيَّةَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى مُحَمَّدٍ كِتَابًا لَمْ يُنْزَلْ عَلَى مُحَمَّدٍ صَ كِتَابٌ مَخْتُومٌ إِلَّا الْوَصِيَّةَ فَقَالَ جَبْرِئِيلُ ع يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ فِي أُمَّتِكَ عِنْدَ أَهْلِ بَيْتِكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَيُّ أَهْلِ بَيْتِي يَا جَبْرِئِيلُ قَالَ نَجِيبُ اللَّهِ [9] مِنْهُمْ وَ ذُرِّيَّتُهُ لِبَيْتِكَ عِلْمُ النَّبُوَّةِ كَمَا وَرَّثَهُ إِبْرَاهِيمُ ع وَ مِيرَاثُهُ لِعَلِيِّ ع وَ ذُرِّيَّتِكَ مِنْ صُلْبِهِ قَالَ وَ كَانَ عَلَيْهَا خَوَاتِيمُ قَالَ فَفَتَحَ عَلِيُّ ع الْخَاتَمَ الْأَوَّلَ وَ مَضَى لِمَا فِيهَا [9] ثُمَّ فَتَحَ الْحَسَنُ ع الْخَاتَمَ الثَّانِي وَ مَضَى لِمَا أُمِرَ بِهِ فِيهَا فَلَمَّا تَوَفَّى الْحَسَنُ وَ مَضَى فَتَحَ الْحُسَيْنُ ع الْخَاتَمَ الثَّلَاثَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنْ قَاتَلَ فَاقْتُلْ وَ تَقْتُلْ وَ اخْرُجْ بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ قَالَ فَفَعَلَ ع فَلَمَّا مَضَى دَفَعَهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَبْلَ ذَلِكَ فَفَتَحَ الْخَاتَمَ الرَّابِعَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنْ اصْنُمْتُ وَ أَطْرُقَ [9] لِمَا حُجِبَ الْعِلْمُ فَلَمَّا تَوَفَّى وَ مَضَى دَفَعَهَا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ع فَفَتَحَ الْخَاتَمَ الْخَامِسَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنْ فَسَّرَ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى وَ صَدَّقَ أَبَاكَ وَ وَرَثَ ابْنِكَ وَ اصْطَنَعَ الْأُمَّةَ [9] وَ قُمْ بِحَقِّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قُلِ الْحَقَّ فِي الْخَوْفِ وَ الْأَمْنِ وَ لَا تَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَنْتَ هُوَ قَالَ فَقَالَ مَا بِي إِلَّا أَنْ تَذْهَبَ يَا مُعَاذُ فَتَرْوِي عَلِيَّ [9] قَالَ فَقُلْتُ أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي رَزَقَكَ مِنْ آبَائِكَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ أَنْ يَرْزُقَكَ مِنْ عَقِيبِ مِثْلِهَا قَبْلَ الْمَمَاتِ قَالَ قَدْ فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ يَا مُعَاذُ قَالَ فَقُلْتُ فَمَنْ هُوَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ هَذَا الرَّاقِدُ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ [9] وَ هُوَ رَاقِدٌ.» الکافي (ط - الإسلامية)؛ ج 1؛ ص 279 - 280، ح 1.

[10]. اللهوف على قتلى الطفوف / ترجمه فهری، النص، ص: 18.

[11]. الکافي (ط - الإسلامية)، ج 1، ص: 260.

[12]. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رَبَّابٍ عَنْ ضُرَيْسِ الْكُنَاسِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) يَقُولُ وَ عِنْدَهُ أَنَسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ يَتَوَلَّوْنَ وَ يَجْعَلُونَ أَيْمَةً وَ يَصِفُونَ أَنَّ طَاعَتَنَا مُفْتَرَضَةٌ عَلَيْهِمْ كَطَاعَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ يَكْسِرُونَ حُجَّتَهُمْ وَ يَخْصِمُونَ أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفِ قُلُوبِهِمْ فَيَنْقُصُونَا حَقًّا وَ يَعْيُونَ ذَلِكَ عَلَى مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ بُرْهَانَ حَقٍّ مَعْرِفَتِنَا وَ التَّسْلِيمَ لِأَمْرِنَا أ تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى افْتَرَضَ طَاعَةَ أَوْلِيَائِهِ عَلَى عِبَادِهِ ثُمَّ يُخْفِي عَنْهُمْ أَخْبَارَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَقْطَعُ عَنْهُمْ مَوَادَّ الْعِلْمِ فِيمَا يَرِدُ عَلَيْهِمْ مِمَّا فِيهِ قِوَامُ دِينِهِمْ فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَرَأَيْتَ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ قِيَامِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ع وَ خُرُوجِهِمْ وَ قِيَامِهِمْ بِدِينِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ وَ مَا أُصِيبُوا مِنْ قَتْلِ الطَّوَاغِيتِ إِيَّاهُمْ وَ الظَّفَرِ بِهِمْ حَتَّى قُتِلُوا وَ غُلِبُوا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع يَا حُمْرَانُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ كَانَ قَدَّرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ قَضَاهُ وَ أَمْضَاهُ وَ حَتَمَهُ عَلَى سَبِيلِ الْإِخْتِيَارِ ثُمَّ أَجْرَاهُ فَيَتَقَدَّمُ عِلْمُ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَامَ عَلِيُّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع وَ بَعِلِمَ صَمَتَ مَنْ صَمَتَ مِنَّا وَ لَوْ أَنَّهُمْ يَا حُمْرَانُ حَيْثُ نَزَلَ بِهِمْ مَا نَزَلَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِظْهَارِ الطَّوَاغِيتِ عَلَيْهِمْ سَأَلُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَدْفَعَ عَنْهُمْ ذَلِكَ وَ

أَلْحُوا عَلَيْهِ فِي طَلَبِ إِزَالَةِ مُلْكِ الطَّوَاعِيتِ وَ ذَهَابِ مُلْكِهِمْ إِذَا لَاجَبَهُمْ وَ دَفَعَ ذَلِكَ عَنْهُمْ ثُمَّ كَانَ انْقِضَاءُ مُدَّةِ الطَّوَاعِيتِ وَ ذَهَابُ مُلْكِهِمْ أَسْرَعَ مِنْ سَلِكِ مَنْظُومٍ انْقَطَعَ فَتَبَدَّدَ وَ مَا كَانَ ذَلِكَ الَّذِي أَصَابَهُمْ يَا حُمْرَانُ لِذَنْبٍ اقْتَرَفُوهُ وَ لَا لِعُقُوبَةٍ مَعْصِيَةٍ خَالَفُوا اللَّهَ فِيهَا وَ لَكِنْ لِمَنَازِلٍ وَ كَرَامَةٍ مِنَ اللَّهِ أَرَادَ أَنْ يَبْلُغُوهَا فَلَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ فِيهِمْ.» الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج1، ص: 261 - 262، ح 4.

[13]. «مَجْمُوعَةُ الشَّهِيدِ، نَقْلًا مِنْ كِتَابِ الْأَنْوَارِ لِأَبِي عَلِيٍّ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي هَرَّاسَةَ الْبَاهِلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ إِسْحَاقَ الْأَنْصَارِيُّ عَنْ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: نَظَرَ النَّبِيُّ (ص) إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع وَ هُوَ مُقْبِلٌ فَأَجْلَسَهُ فِي حَجَرِهِ وَ قَالَ إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا ثُمَّ قَالَ ع يَا بَيْ قَتِيلُ كُلِّ عَبْرَةٍ قِيلَ وَ مَا قَتِيلُ كُلِّ عَبْرَةٍ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ لَا يَذْكُرُهُ مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى.» مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ؛ ج10 ؛ ص318، ح 12084.